

بیت است ، زیرا فردوسی آنها را عیناً در شاهنامه خود آورده و تصریح کرده که تمام گفته دقیق همین بوده است . دقیقی در این هزار بیت از داستان **گشتاسب** و ظهور **زرتشت** سخن گفته و با اندازه ای زرتشت را ستوده است که معلوم می دارد علاقه و احترام خاصی نسبت به دین باستان ایرانیان داشته است .

از **قصاید** معدود دقیقی که بدست آمده پیداست که **سبک** و روشی خاص داشته و سخنش پخته و آماده بوده است . وی در ضمن قصیده از پند و راهنمایی و ترویج صفات مردانگی خودداری نکرده است .

اینک نمونه ای از اشعار او :

ز دو چیز گیرند مر مملکت را
یکی پرنیانی یکی زعفرانی
یکی زرّ نام ملک بر نوشته
دگر آهن آبداده یمانی
کرا بویه وصلت ملک خیزد
یکی جنبشی بایدهش آسمانی
زبانی سخنگوی و دستی گشاده
دلی همش کینه همش مهربانی
که مملکت شکاری است ، کورا نگیرد
عقاب پرنده نه شیر ژبانی
دو چیز است کورا به بند اندر آرد
یکی تیغ هندی دگر زرّ کانی
به شمشیر باید گرفتن مر او را
به دینار بستنش پای ار توانی
کرا بخت و شمشیر و دینار باشد
و بالا تن تهم و نسبت کیانی
خرد باید آنجا و جود و شجاعت
فلک کی دهد مملکت رایگانی!
در وصف بهار گوید :

برافگند ای صنم ابر بهشتی
زمین را خلعت اردیبهشتی
بهشت عدن را گلزار ماند
درخت آراسته حور بهشتی

۱ - در تاریخ ادبیات ایران تألیف دکتر ذبیح الله صفا این مصراع چنین است :
نباید تن تیر و پشت کیانی .

زمین بر سان خون آلوده دیبا
هو بر سان نیل اندوده وشتی
به طعم نوش گشته چشمه آب
به رنگ دیده آهوی دشتی
چنان گردد جهان هزمان که گویی
پلنگ آهونگیر دجز به کشتی...
جهان طاووس گونه شد به دیدار
به جایی نرمی و جایی درشتی
بدان ماند که گویی از می و مشک
مثال دوست بر صحرا نوشتی
زگیل بوی گلاب آید بدان سان
که پنداری گل اندر گیل سرشتی..

۵۶۷ / ۱ / ۱۱

نثر دوره سامانی

نثر فارسی در عصر سامانیان مانند نظم رو به ترقی نهاد و دانشمندان تألیفاتی کردند که قسمتی از آنها از بین رفته و قسمتی از آسیب مصون مانده است ، از جمله آنها **مقدمه شاهنامه ای** است که به امر **ابومنصور بن عبدالرزاق حاکم طوس** (در حدود ۳۴۹ هـ . ق.) نوشته شده است . دیگر کتاب **سودمند ترجمه تاریخ طبری** است که مترجم آن **ابوعلی محمد بلعمی** وزیر **عبدالملک بن نوح** (۳۴۳-۳۵۰ هـ . ق.) و **منصور بن نوح** (۳۵۰-۳۶۶ هـ . ق.) بوده و آن را در حدود ۳۵۲ هـ . ق. به حکم امیر منصور به پارسی نقل کرده است . کتاب مزبور به نثر ساده و روانی است و شیوه نویسنده آن عصر را نشان می دهد .

دیگر از نوشته های فارسی منشور عصر سامانی **ترجمه تفسیر طبری** است که نیز به امر منصور بن نوح توسط نخبه ای از علمای ماوراءالنهر بعمل آمده است . دیگر از آثار این دوره کتاب « **حدود العالم من المشرق الی المغرب** » می باشد . این کتاب در سال ۳۷۲ هـ . ق. تألیف شده ، مؤلف آن معلوم نیست و به نثر ساده و فصیح و درباره علم جغرافیا نوشته شده

است . گذشته از اینها ، يك نسخه خطی ترجمه و تفسیر قرآن باقی مانده است که بعضی از مستشرقین تصور می کنند که از دوره سامانی باشد .
اینک چند جمله بروجه نمونه از هر يك نقل می شود .
از مقدمه شاهنامه ابومنصوری :

« سپاس و آفرین خدای را که این جهان و آن جهان را آفرید و ما بندگان را اندر جهان پدیدار کرد و نیک اندیشان را و بدکرداران را پاداش و پادافراه برابر داشت ، و درود بر برگزیدگان و پاکان و دینداران باد خاصه بر بهترین خلق خدا محمد مصطفی و بر اهل بیت و فرزندان او باد .

آغاز کار شاهنامه از گرد آوریده ابومنصور المعمری دستورا بومنصور عبدالرزاق عبدالله فرخ ، اول ایدون گوید در این نامه که تا جهان بود مردم گرد دانش گشته اند و سخن را بزرگ داشته ، و نیکوترین یادگاری سخن دانسته اند ... »

از ترجمه تاریخ طبری :
« سپاس و آفرین مر خدای کامران و کامگار و آفریننده زمین و آسمان را و آنکش نه همتا و نه انباز و نه دستور و نه نهزن و نه فرزند . همیشه بود و همیشه باشد و برهستی او نشانهای آفرینش پیداست ، آسمان و زمین و شب و روز و آنچه بدو اندر است . و چون به خرد نگاه کنی بدانی که آفرینش او برهستی او گواست و سپاس وی بر بندگان وی پیداست ... » .
از ترجمه تفسیر طبری :

« این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمه الله علیه ترجمه کرده به زبان پارسی دری ، راه راست ، و این کتاب

را بیاوردند از بغداد ، چهل مصحف بود نبشته به زبان تازی ، و به اسنادهای دراز بود و بیاوردند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل رحمه الله علیه اجمعین ، و چنان خواست کی مرین را ترجمه کنند به زبان پارسی ، پس علمای ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد که ما این کتاب را به زبان پارسی گردانیم ... » .

علمای عربی نویس ایرانی در دوره سامانی

سامانیان که مانند طاهریان و صفاریان معاصر عباسیان بوده اند گذشته از اینکه به ادبیات فارسی رونقی دادند ، اشعار و ادبیات عربی را تشویق کردند . به هر صورت خواه در دربار سامانی و خواه در خارج آن بزرگان ایرانی در هر شعبه از علوم این عصر آثار مهمی بوجود آوردند مخصوصاً ، بطوری که در سابق نیز اشارت رفت ، دربار سامانی مجمع شعرا بود و بسیاری از ایشان به عربی شعر می گفتند و بعضی تألیفات بدان زبان داشتند و آنرا ترویج می کردند .

علمای ایرانی که در آن عصر به عربی تألیفات نموده اند بسیارند و کافی است که در تاریخ و ادب ابن قتیبه و ابوحنیفه دینوری و حمزه اصفهانی و طبری و در حدیث محمد بن یعقوب کلینی و ابن بابویه و در طب محمد بن زکریای رازی و در موسیقی و ادب اسحاق موصلی و در ریاضی و نجوم ابو معشر را نام بریم .

ابن قتیبه در ادب و تاریخ تألیفات معروف دارد ، مانند کتاب الشعر والشعراء و عیون الاخبار و ادب الکاتب . وفات او را سال ۲۷۶ هـ . ق . نوشته اند .

دینوری هم عصر و هموطن ابن قتیبه و کتاب **اخبار الطوال** او معروف است. کتابهای دیگر نیز در علوم و تاریخ و سیاست و ادب تألیف کرده است. تاریخ وفات او را در حدود ۲۸۱ ه. ق. گفته اند.

حمزه اصفهانی در لغت و تاریخ استاد بوده و تألیفات داشته است. کتاب تاریخ او موسوم به **سنی ملوک الارض و الانبیاء** معروف است. نیز کتابی در تصحیف از او باقی است. وفاتش در ۳۵۰ یا ۳۶۰ ه. ق. اتفاق افتاد.

محمد جریر طبری از اهل طبرستان بود و از آثار او تاریخ عمومی مفصل معروف به **تاریخ طبری** و تفسیر قرآن موسوم به **تفسیر طبری** است که هر دو را به امر **منصور بن نوح** سامانی، چنانکه گذشت، به پارسی نقل کرده اند. طبری در ۳۱۰ ه. ق. وفات یافت.

ابن فقیه همدانی از جغرافی دانان مشهور بود و در حدود سال ۲۹۰ ه. ق. کتاب **البلدان** را تألیف کرد.

محمد بن یعقوب کلینی از نامیان محدثین شیعه بود. تألیف مهمش در حدیث کتاب **کافی** است. کلینی در سال ۳۲۹ ه. ق. درگذشت.

محمد بن علی معروف به **ابن بابویه** و ملقب به صدوق از اهل قم و از سران فقهای شیعه محسوب است. کتاب **مَنْ لَا يَحْضُرُهُ الْفَقِيه** او از مراجع فقه شیعه است. وفات او را در سال ۳۸۱ ه. ق. نوشته اند.

اسحاق موصلی - ابو محمد اسحاق بن ابراهیم موصلی اصلاً ایرانی و از خاندانهای محترم ایران بود و به مناسبت مولد خود که موصل است به موصلی شهرت یافت. ابراهیم از موسیقی دانهای بزرگ عصر خود بشمار می رفت، ولی اسحاق از پدر بیشتر ترقی کرد و بی آنکه علم موسیقی

را تحصیل نماید یا از ریاضی مطلع باشد به نکا و هوش فطری قواعد و اصول موسیقی را چنان تنظیم کرد که از علم موسیقی یونان که در همان عصر ترجمه می شد باز پس نمی ماند.

وی گذشته از موسیقی در فن **حدیث و لغت و نحو** استاد بود و نیز شعر خوب می سرود. اسحاق به جهت فضایل مایل نبود به موسیقی مشهور شود و می خواست با اصحاب فقه یا ادب به مجالس خلفا درآید و سرانجام مأمون او را با رجال ادب و فقه بار داد. اسحاق موصلی در حدود سالهای ۲۳۵ و ۲۳۶ ه. ق. وفات یافت.

ابومعشر بلخی - جعفر بن محمد بن عمر منجم معروف به ابو - معشر از مشاهیر منجمین و دانشمندان قرن سوم هجری است. ابتدا در سلك اصحاب حدیث بود و با **یعقوب بن اسحاق کندی** فیلسوف مشهور عرب معارضه می نمود و او را به تعلیم و تعلم فلسفه نکوهش می کرد و عوام بغداد را براو می شورانید. یعقوب در خفا کسان گماشت تا او را به حساب و هندسه متوجه ساختند و ابومعشر بلخی این دو علم را نیک فرا گرفت و بعد از آن به علم نجوم پرداخت و در آن مهارت بسیار یافت. ابومعشر قریب چهل کتاب در علم نجوم تألیف کرده است. وی نزدیک صدسال عمر کرد و سرانجام به سال ۲۷۲ ه. ق. درگذشت.

۵۴/۱۲/۱۷
روز شنبه

محمد زکریای رازی

ابوبکر محمد بن زکریای رازی از اهل ری و از بزرگان حکما و علما بود. تولدش در حدود ۲۴۰ ه. ق. در ری اتفاق افتاد. این دانشمند بزرگ و پزشک نامی نه تنها در علوم ادب و حکمت تتبع نمود و تألیفات فراوانی کرد بلکه در علم پزشکی مقامی بزرگ داشت. در ری

وبغداد طبابت کرد و در بیمارستانهای این دوشهر به آزمایشها پرداخت . بیشتر تحقیقات و تحصیلات استاد در بغداد بود و در بیمارستان آنجا ریاست داشت . اقامتش در این شهر که مرکز علوم اسلامی بود میان سالهای ۲۷۵ - ۲۸۹ ه . ق . بوده است .

یکی از تألیفات معروف او در طب کتاب **حاوی** است که در واقع آن را جامع علوم طبّی زمان باید دانست . دیگر کتاب **لطب المنصوری** است که آن را به نام **منصور بن اسحاق** سامانی حاکم ری تألیف کرد . رازی در شیمی و تجزیه و ترکیب ادویه و عناصر مهارتی بسزا داشت و در ردیف نخستین شیمی دانان عصر خود بود و از این رو در تاریخ شیمی جهان مقامی بلند دارد ، وفات رازی در حدود ۳۱۳ یا ۳۲۰ ه . ق . اتفاق افتاد .

۲ - دوره غزنوی - عهد فردوسی

دوره عظمت غزنویان با روزگار شهرت **فردوسی** مقارن است و اگر چه آن دوره علمای نامی داشته است که در علوم و ادبیات استادان عصر بوده اند ، ولی جای آن است که به ملاحظه ادبیات ملی ، فردوسی را محور این عهد قرار دهیم ، زیرا فردوسی نخستین سخن سرای بزرگ ایران است که بعد از استیلای عرب و فراموش شدن افکار و آثار ملی شاهنامه را که پیش از او دقیقاً و دیگران شروع کرده و ناقص گذاشته بودند از نو آغاز کرده بپایان رسانید و بدین واسطه داستان باستان را به خاطرها آورد و تاریخ روزگار گذشته را زنده کرد ، چنانکه خود گوید :

بسی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
در این عهد علم و ادب رواج یافت . امرا و وزرا که بعضی از آنان مانند **قابوس و شمشیر و صاحب بن عبّاه** خود نیز از دانشمندان بشمار

می رفتند فضلا را تشویق و حمایت می کردند . مناطق اقتدار و پایتختهای آنان مانند بخارا و سمرقند و طبرستان و ری و اصفهان مراکز علم و ادب و محافل دانشمندان بود .

در همین عهد بود که سلسله غزنوی به کوشش **سلطان محمود** به اوج بزرگی رسید و شهر **غزنه** مرکزی تازه برای علوم و ادبیات گردید و سخن شناسان بدانجا گرد آمدند .

شهرت غزنویان با ترقی البتگین یکی از غلامان سامانیان آغاز شد . بعد از آن کارسبکتگین غلام و داماد او بالا گرفت و در ۳۸۴ ه . ق . از جانب نوح بن منصور سامانی امارت خراسان یافت . اقتدار غزنویان در دوره محمود پسر سبکتگین بود که در سال ۳۸۹ ه . ق . در بلخ جلوس کرد و تا وفاتش که در ۴۲۱ ه . ق . اتفاق افتاد سلطنت نمود . محمود استعداد نظامی داشت و در اندک مدت قویترین حکمران خطه ایران گردید و در هند فتوحات کرد و از معابد آنجا مانند **سومنات** و غیره خزاین بیاورد . این پادشاه به حمایت مذهب سنت برخاست و تعصب بسیار نشان داد و پیروان مذاهب دیگر مخصوصاً اسماعیلیه را سخت دنبال و سیاست کرد .

محمود به زبان و ادبیات فارسی مانند بعض دیگر از پادشاهان غزنوی خدمت کرد ، و شعرا و ادبا را حرمت گذاشت ؛ و بی جهت نیست که سخنگویان بزرگ مانند **عنصری و فرخی و فردوسی** او را مدح کرده اند . گویند قریب چهار صد تن از شاعران در دربار وی گرد آمده بودند . گویا محمود خود نیز به پارسی شعری ساخته و در نثر فارسی دست داشته است . با این همه نباید در هنرپروری و قدرشناسی وی مبالغه

کرد . بعضی از محققین دور می دانند که سلطان محمود در فارسی به اندازه کافی دارای ذوق بوده و به دقایق ادبی پی برده و قدر سخن را آن طور که باید و شاید شناخته باشد ، چنانکه قدر سخنگوی بزرگی مانند فردوسی را شناخت . بعلاوه محمود به آن حد که مدایح شاعران دربار می رساند سخنی و زربخش نبوده و سیم و زر را گاهی به دانش و هنر برتری می داده است ، چنانکه فردوسی را هم بدین سبب از خود رنجاند . می توان گفت محمود در حمایت شعرا و نویسندگان تقلید شاهان سامانی را می نموده و می خواسته است که شعرا او را با سخنان نیکو ستوده یمین دولت و امین ملتش دانند و حامی دین و سلطان مسلمینش خوانند . بعضی از اعقاب محمود مانند **سلطان مسعود** و **ابراهیم** و **بهرامشاه** نیز طرفدار گویندگان و ادیبان بودند ولی در این کار به پایۀ محمود نرسیدند مخصوصاً که غزنویان مورد هجوم سلجوقیان گردیدند و از ترویج عام و ادب بازماندند .

اینک چند تن از نامیان شعرای دربار غزنوی را بر وجه اختصار نام می بریم تا پایان سخن را به بزرگترین آنان یعنی فردوسی برسانیم:

عنصری ۵۲/۱۱/۱۸

ابوالقاسم حسن بن احمد عنصری در حدود ۳۵۰ ه . ق . توگد یافت . اصلش از بلخ بود و چنانکه گفته اند پدرش پیشۀ بازرگانی داشته و او نیز خود به شغل پدر اشتغال می کرد تا در سفری دچار راهزنان شد و سرمایه اش از دست رفت . بعد از این واقعه درصدد تحصیل دانش برآمد و کسب هنر نمود و شهرت یافت و سرانجام به واسطه امیر نصر برادر کهنتر سلطان محمود که از ممدوحان اوست به خدمت آن پادشاه رسید .

عنصری روز بروز پیش سلطان تقرّب جست تا لقب ملك الشعرايي یافت و طرف توجه و مورد احسان سلطان واقع گشت و تمام شعرای دربار احترام او را واجب شمردند و روز بروز به مقام و مرتبت افزود و مانند رودکی جاه و مال بسیار بهم رسانید ، چنانکه خاقانی گفته :

شنیدم که از نقره زد دیگدان ز زر ساخت آلات خوان عنصری
 قسمت عمده اشعار عنصری قصاید اوست که اغلب آنها را در مدح سلطان محمود غزنوی و برادر او امیر نصر و پسرش سلطان مسعود و برادرش امیر یوسف گفته و اعمال و اوصاف و فتوحات آنان را شرح کرده است . و الحق در اغلب آن قصاید داد سخن داده و معانی دقیق را در قالب عبارات محکم و نغز و روان آورده و کلمات را با حسن انسجام ادا کرده است . وی بطور حتم از مدیحه سرایان درجه اول بوده است ، و بی جهت نیست که معاصر او منوچهری که خود از استادان بود او را ستوده و در خطاب به شمع گفته است :

تو همی تابی و من بر تو همی خوانم بمهر

هر شبی تا روز دیوان ابوالقاسم حسن

اوستاد اوستادان زمانه عنصری

عنصرش بی عیب و دل بی غش و دینش بی قتن

شعر او چون طبع او هم بی تکلف هم بدیع

طبع او چون شعر او هم با ملاحظت هم حسن

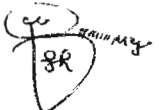
نعمت فردوس يك لفظ متینش را ثمر

گنج باد آورد يك بیت مدیحه اش را ثمن

تا همی خوانی تو ایاتش همی خایی شکر
تا همی گویی تو ایاتش همی بویی سمن
توان گفت پیش از عنصری قصیده سرای معروفی که با او برابری
تواند نیامده بود مگر رودکی که وی را سبقت و فضل و کمال بود و عنصری
خود به فضل و برتری او اقرار داشت .
چنانکه گفته شد، هنر نمایی عنصری عمده در مدیحه سرایی اوست
و قسمت عمده مدایح او متوجه سلطان محمود و جنگها و دلیریهای این
پادشاه است. در سفرهای وی شاعر ملتزم رکاب بوده و از این رو وقایع را
مشاهده کرده و ممدوح خود را با وصفهای عالی و مزیت‌های دقیق خیالی
متصف ساخته است .
از این شاعر غیر از فن خود که مدیحه سرایی است انتظاری نباید
داشت، و چنانکه گفته شد الحق در این فن تواناست یعنی کلمات برگزیده
و مفید معنی را با حسن انتخاب و صفای قریحه نیک بهم پیوند داده و
معانی دقیق و شعر شیوای رشیقی بوجود آورده است . شعرش نه مانند
شعر فرخی ساده است و نه مثل بعضی اشعار منوچهری دارای تنافر لغات
و دشوار و ناهنجار ، بلکه استوار و متین و در عین حال صاف و روان و
مانند آب در جریان است. بیشتر قصاید او شاهد این قول است.
اینک چند بیت از مدیحه‌ای که سازش کلمات و آهنگ لغات و
اتساق صفات را به نیکی نشان می‌دهد نقل می‌شود ، در این ابیات وصفی
شیوا از شمشیر سلطان می‌کند و سپس به ستایش خود او گریز می‌زند :
چپست آن آبی چو آتش و آهنی چون پرنیان
بی‌روان تن پیکری پاکیزه خون در تن روان

روز ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰

۲۵، بیست و پنج رباعی روز خدمت سرعازی (بندهجولین قسم)

۵۹-  بعضی مصائب رنگت

ار بجنابیش آب است ار بلرزانی درخش
ار بیندازیش تیر است ار بخمائی گمان
آینه دیدی برو گسترده مروارید خرد
ریزه الماس دیدی بافته بر پرنیان
بوستان دیدار آتشکار نشناسد خرد
کآتش افروخته است آن یا شکفته بوستان
تا به دست شاه مار باشد بی فسون
کشتن بدخواه او را نیز باشد بی فسان
شاه گیتی خسرو لشکرکش و لشکر شکن
سایه یزدان شه کشورده کشورستان
زیر کردارش بزرگی زیر گفتارش خرد
زیر پیمانش سپهر و زیر فرمانش جهان
پست گشته راستی از نام او گردد بلند
پیر گشته مردمی از یاد او گردد جوان
ای خرد را جان و جان را دانش و دل را امید
پادشاهی را چراغ و نیکنامی را روان
بر سپهر مهر مهری بر نگین دادمهر
در سر گفتار چشمی در تن کردار جان
کوه کان باد وزان گردد به جنبش اسب توست
کوه گردد زیر زین و باد گردد زیر ران
کارخواهی کاربخشی کاربندی کارده
کار بینی کار جویی کار سازی کاردان

شادی و شاهی تو داری شادباش و شاه باش
جامه شادی تو پوش و نامه شاهی توخوان
در برخی از اشعار او اشاراتی به مزایای اخلاقی هست چنانکه در
ضمن مدح، ممدوح را به شجاعت و دانش و دادتشویق می کند، و بسا که
فواید اجتماعی نیز از آن حاصل می گردد، در قصیده ای گوید:

چهار وقتش پیشه چهار کار بود
کسی ندید و نبیندش از این چهار جدا
به وقت قدرت عفو و به وقت زلت رحم
به وقت تنگی رادی به وقت عهد وفا
در قصاید دیگر نیز این سنخ ابیات پندآمیز دیده می شود، مانند
ابیات ذیل:

چو مرد پرهیز از خویش ایمنی دارد
رود به دیده دشمن به جستن پیکار
نه رهنمای بکار آیدش نه اخترگر
نه فالگوی بکار آیدش نه خوابگزار

☆☆☆

کسی که بر تو مزور کند حدیث کسان
دهان آن کس پر خاک باد و خاکستر
کسی که مایه ندارد سخن چه خواهد گفت
چگونه پرد مرغی که بسته دارد پر

☆☆☆

به باز گفت همی زاغ هر دو یارانیم
که هر دو مرغیم از جنس واصل یکدیگر
جواب داد که مرغیم جز به جای هنر
میان طبع من و تو میانه بیست مگر
خورد از آنکه بماند ز من ملوک زمین
تو از پلیدی و مردار پرکنی زاغر

☆☆☆

نه هر که قصد بزرگی کند چنو باشد
نه هر که کان کند او را به گوهر آید کار

☆☆☆

عجب مدار که نامرد مردی آموزد
از آن خجسته رسوم و از آن ستوده سیر
به چندگاه دهد بوی عنبر آن جامه
که چند روز بماند نپاده با عنبر
دلی که رامش جوید نیابد او دانش
سری که بالش جوید نیابد او افسر
ز زود خفتن و از دیر خاستن هرگز

نه ملک یابد مرد و نه بر ملوک ظفر
عنصری گذشته از قصیده و غزل و رباعی، در مثنوی نیز مهارت
داشته و گویا قصه واق و عذرا را نخست او بنظم کشیده است. همچنین
مثنویهای دیگر مانند: سرخ بت و خنک بت و شاد بهر و عین الحیات
به او نسبت داده شده است. عنصری به سال ۴۳۱ ه. ق. بدرود زندگی

گفت .

عسجدی

ابونظر عبدالعزیز بن منصور مروزی متخلص به عسجدی از معاصران
 عنصری و از شعرای معروف دربار غزنوی بود . او نیز قصایدی در مدح
 محمود ساخته ولی افسوس چیز بسیاری از آنها بهما نرسیده است . گرچه
 تذکره نویسان او را از عطایای سلطان بهره مند دانسته اند ولی از فحواى
 کلام خودش معلوم می شود که جاه و رفاه عنصری را نداشته و در زحمت
 بوده است ، چنانکه خود گوید :

فغان ز دست ستمهای گنبد دوار فغان ز سفلی و علوی و ثابت و سیار
 چه اعتبار بر این اختران نامسعود چه اعتماد بر این روزگار ناهموار!
 جفای چرخ بسی دیده اند اهل هنر از آن بهره شکایت نمی کنند احرار
 عسجدی غیر از مدیحه ، اشعار دیگر سروده است و از قطعات
 معدودی که باقی است پیدا است که وی در سخن قدرت داشته و در وصف و
 تشبیه ماهر بوده است . قصیده ای شیوا از او در مدح فتح سومنات نقل
 شده است که ایات ذیل از آن نقل می شود :

تا شاه خسروان سفر سومنات کرد
 کردار خویش را علم معجزات کرد
 آثار روشن ملکان گذشته را
 نزدیک بخردان همه از مشکلات کرد
 زدود ز اهل کفر جهان را بر اهل دین
 شکر دعای خویشان از واجبات کرد

محمود شهریار کریم آن که ملك را

بنیاد بر محامد و بر مکر مات کرد
 شطرنج ملك باخت ملك با هزار شاه
 هر شاه را به لعب دگر شاه مات کرد
 شاهها تو از سکندر بیشی بدان جهت
 کو هر سفر که کرد به دیگر جهات کرد
 عین الرضای ایزد جویی تو در سفر
 باز او سفر به جستن عین الحیات کرد

وفات او را ۴۳۲ هـ . ق . نوشته اند که تصادف می کند با سال وفات
 سلطان مسعود غزنوی . با اینکه دیوانی به او نسبت داده اند که گویا سه
 هزار بیت داشته است ، اکنون جز اشعاری چند از قصیده و قطعه و مثنوی
 که در تذکره ها به نام او یافته می شود چیزی به دست نیست .

غضایری رازی

دیگر از معاصران عنصری ابوزید محمد بن علی غضایری رازی
 (متوفی به سال ۴۲۶ هـ . ق .) است که از مردم ری بوده و در آن شهر
 بسر می برده و به دربار بهاءالدوله دیلمی انتساب داشته و مداح او بوده
 است . غضایری در قصیده توانا بود و در مدح مبالغه می کرد . شهرت وی
 به واسطه قصیده ای است در مدح سلطان محمود که چند بیت از آن در
 زیر نقل می شود :

اگر کمال به جاه اندر است و جاه به مال
 مرا بین که بینی کمال را به کمال

من آن کسم که به من تا به حشر فخر کند
 هر آنکه بر سر يك بيت من نویسد قال
 همه کس از قبیل نیستی فغان دارند
 گه ضعیفی و بیچارگی و سستی حال
 من آن کسم که فغانم به چرخ زهره رسید
 ز جود آن ملکی کیم ز مال داد ملال
 روا بود که ز بس بار شکر نعمت شاه
 فغان کنم که ملالم گرفت زین اموال ...
 بس ای ملک که نه لؤلؤ فروختم به سلم
 بس ای ملک که نه گوهر فروختم به جوال
 بس ای ملک که از این شاعری و شعر مرا
 ملک فریب بخوانند و جادوی محتال ...

شاعر در این قصیده از لیاقت خود و سخاوت سلطان و حسد حاسدان
 سخن گفته است. **عنصری** با قصیده‌ای به همان وزن بدو پاسخ داده و غضایری
 نیز به وی جواب ساخته است. قصاید غضایری از لحاظ مقایسه سبک
 شیوه زمان خواندنی است.

فرّخی

از شعرای بزرگ دربار سلطان **محمود** یکی نیز ابوالحسن **علی بن**
جولوغ متخلص به فرّخی است که به سال ۴۲۹ ه. ق. وفات یافت وی
 از اهل سیستان بود، چنانکه خود در این بیت اشارت به وطن خویش
 کرده است:

من قیاس از سیستان دارم که آن شهر من است
 وز پی خویشان ز شهر خویشان دارم خبر
 پدر فرّخی، جولوغ در خدمت **امیر خلف بانو** صاحب سیستان
 بسر می برد^۱.

فرّخی ذوق لطیف و قریحه خوب و آواز خوش داشت و چنگ
 نیکو می زد. در شعر مخصوصاً قصیده را خوب ساخته و توان گفت در آن
 فن طرز خاصی بوجود آورده است. پیش از آنکه به دربار محمود رسد
 در سیستان خدمت دهقانی می کرد و چون از صله و انعام ابوالمظفر احمد
 ابن محمد امیر **چغانیان**^۲ آگاه گشت قصد دربار او کرد. چون به چغانیان
 رسید امیر برای داغ کردن کَرگان به داغگاه رفته بود و خواجه عمید
اسعد که پیشکار امیر بود فرّخی را با خود به داغگاه برد و در ضمن از
 او درخواست نمود تا شعری در وصف داغگاه بسازد و او همان شب قصیده
 معروف **داغگاه** را نظم کرد که مطلع آن این است:

چون پرند نیلگون بر روی پوشد مرغزار
 پرنیان هفت رنگ اندر سر آرد کوهسار
 روز دیگر قصیده را پیش امیر بخواند. امیر شعر شناس بود و از
 این قصیده حیرت کرد و شاعر را بنواخت و صله فراوان بخشید.

۱- امیر ابواحمد خلف بن محمد بن لبث صفاری حکومت سیستان داشت
 و حامی علم و ادب بود، به سال ۳۹۳ ه. ق. مغلوب محمود غزنوی شد و در ۳۹۹
 ه. ق. وفات یافت، او را به نام مادرش بانو، امیر خلف بانو هم می گفتند.
 ۲- چغانیان ولایتی است در ماوراءالنهر، و ابوالمظفر به خاندانی
 موسوم به آل محتاج یا ملرک چغانیان منسوب بود که در قرن چهارم در آن
 ولایت حکومت می کردند.

بعد ، فرّخی به دربار غزنوی روی نهاد و سلطان محمود نیز او را همچنان گرامی داشت و او به دربار پادشاه مقام بلند یافت و دارای ثروت شد و جاه و جلال پیدا کرد چنانکه خود در قصیده‌ای گوید :

با ضیعت آبادم و با خانه آباد با نعمت بسیارم و با آلت بسیار
هم با رمه اسبم و هم با گله میش هم با صنم چینم و هم بابت فرخار
ساز سفرم هست و نوای حضرم هست اسبان سبکبار و ستوران گرانبار
از ساز مرا خیمه چو کاشانه مانی وز فرش مرا خانه چو بتخانه فرخار
فرّخی قسمت عمده قصاید خود را در دربار غزنوی سرود ، سلطان محمود و پسرانش محمد و مسعود و امیر یوسف برادرش و وزرا و ندمای آنان را مدح کرده و از آن جمله در ستایش محمد گفته است :

چهار چیز گزین بود خسروان را کار
نشاط کردن و چوگان و بزم و رزم و شکار
ملك محمد محمود آمد و بفزود
بر آن چهار به توفیق کردگار چهار
نگاه داشتن عهد و برکشیدن حق
بزرگ داشتن دین و راستی گفتار

سبک فرّخی - فرّخی نیز مانند عنصری غالب قصاید و مدایح خود را با وصف بدایع طبیعت شروع کرده و در تغزل قدرت نشان داده است. بطور کلی این شاعر در لفظ و معنی مهارتی بسزا داشته و تشبیهات لطیف و طبیعی بکار برده و از تعقید و تکلف اجتناب ورزیده و غالباً اشعار را ساده و شیرین سروده است . برای نمونه می توان قصیده‌ای را که با وصف ابر شروع می کند یاد آور شد که در عبارات و تشبیهات آن صفت

سخن پردازی هویداست و مطلع آن قصیده این است :
بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا

چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
فرّخی در مدح و ستایش به سبک زمان خویش اوصاف بلند و اخلاق عالی ارجمند به ممدوح خود می بخشد و از معانیی که در غالب قصاید وی آمده است توان دید که شاعر چگونه با سخنان شیوا و اشعار رسا فرمانروایان زمان خود را به صفات نیک تشویق کرده ، و اگر بعضی آن صفات را نداشته اند بدان تحریص نموده است .

گفتیم از هنرهای شاعر تغزل یعنی آوردن ابیات شورانگیز در آغاز قصاید و وصف زیبایی طبیعت و سخن گفتن از بهار و نوروز و می و معشوق است. اینک نمونه تغزلی از قصیده معروفی در مدح سلطان محمود که در بالا اشاره بدان شد. در این قصیده ، هم تصویری لطیف از ابر بعمل آمده و هم تشبیهات نغز بکار رفته است :

بر آمد نیلگون ابری ز روی نیلگون دریا
چو رأی عاشقان گردان چو طبع بیدلان شیدا
چو گردان گشته سیلابی میان آب آسوده
چو گردان گرد بادی تندگردی تیره اندروا
بیارید وز هم بگسست و گردان گشت بر گردون
چو پیلان پراکنده میان آبگون صحرا
تو گفتی گرد زنگار است بر آینه چینی
تو گویی موی سنجاب است بر پیروزه گون دیا

به سان مرغزار سبزرنگ اندر شده گردش
 به يك ساعت ملوّن كرده روی گنبد خضرا
 توگفتی آسمان دریاست از سبزی و برویش
 به پرواز اندر آوردست ناگه بچگگان عنقا
 در مدیحه دیگر که باز روی سخن بدان پادشاه است نشئه بهار و
 نقشه گلزار و نسیم گل و نغمه قمری و بلبل را با این سخنان نغز و وزن
 نشاط آور دلشین می ستاید :

بدین خرّمی جهان ، بدین تازگی بهار
 بدین روشنی شراب ، بدین نیکویی نگار
 یکی چون بهشت عدن یکی چون هوای دوست
 یکی چون گلاب بانج یکی چون بت بهار
 زمین از سرشك ابر هوا از نسیم گل
 درخت از جمال برگ سر که ز لالهزار
 یکی چون پرند سبز یکی چون عبیر خوش
 یکی چون عروس خوب یکی چون رخان یار
 تذرو عقیق روی کلنگ سپید رخ
 گوزن سیاه چشم پلنگ ستیزه کار
 یکی خفته بر پرند یکی خفته بر حریر
 یکی رسته از نهفت یکی جسته از حصار
 ز بلبل سرود خوش ز صلصل نوای نغز
 ز ساری حدیث خوب ز قمری خروش زار

یکی بر کنار گل یکی در میان بید
 یکی زیر شاخ سرو یکی بر سر چنار
 هوا خرّم از نسیم زمین خرّم از لباس
 جهان خرّم از جمال ملك خرّم از شکار
 با وجود این وصفهای جاذب طبیعی شعر فرّخی از تشبیهات خیالی
 واستعاره و کنایه خالی نیست و اینگونه تشبیهات که در ادبیات ما فراوان
 است اگر درست ترسیم طبیعت را نمودار نمی سازد از طرف دیگر نماینده
 باریکی فکر و لطف موقع و فراخی خیال است و در هر صورت توان
 گفت استاد در تغزلهای خود طرحهای غریب ریخته و رنگ آمیز بهای
 بدیع بکار برده و نشاط نشئه طبیعت را خوب بهسلك سخن کشیده است.
 اینك چند بیت دیگر از اینگونه سخنان :

گل بخندید و باغ شد پدرام ای خوشا این جهان بدین هنگام
 چون بناگوش نیکوان شد باغ از گل سيب و از گل بادام
 همچو لوح زهر دین گشته است دشت همچون صحیفه زر خام
 باغ پر خیمه های دیا گشت زند و افان درون شده به خیمام
 گل، سوری به دست باد بهار سوی باده همی دهد پیغام
 که ترا با من ار مناظره ای است من به باغ آمدم به بام خرام
 فرّخی اشعار اخلاقی نیز سروده است ، درباره فضل و هنر گوید :

شرف و قیمت و قدر تو به فضل و هنر است
 نه به دیدار و به دینار و به سود و به زیان
 هر بزرگی که به فضل و به هنر گشت بزرگ
 نشود خرد به بدگفتن بهمان و فلان

گرچه بسیار بماند به نیام اندر تیغ
 نشود کند و نگردد هنر تیغ زهان
 ورچه از چشم نهان گردد ماه اندر میغ
 نشود تیره و افروخته باشد به میان
 شیر هم شیر بود گرچه به زنجیر بود
 نبرد بند و قلاده شرف شیر زیان
 باز هم باز بود ورچه که او بسته بود

شرف بازی از باز فگندن نتوان

۱۷۵۲/۱۰/۱۸ **منوچهری**

ابوالنجم احمد بن قوص منوچهری از دامغان بود. تخلص خود را
 از نام نخستین ممدوح خود فلك المعالی منوچهر بن قابوس بن وشمگیر
 پنجمین حکمران زیاری گرفته است.

با اینکه ابتدای ترقی منوچهری در زمان محمود بوده، مشکل
 است او را از شعرای دربار وی شمرد زیرا در میان اشعار او نامی از محمود
 دیده نمی شود و آنچه بر ما معلوم است قبل از ۴۲۶ ه.ق. که مسعود به گرگان
 رفت منوچهری در غزوه بوده و به خدمت آن سلطان پیوسته است. به هر
 صورت منوچهری را می توان شاعر دربار مسعود شمرد زیرا اغلب قصاید
 او در مدح آن پادشاه و وزرا و امرای او می باشد.

سبك و افكار منوچهری - از سخن منوچهری پیداست که وی
 اشعار متقدمان خاصه سخن سرايان تازی را بسیار خوانده و نسبت بدان

۱- فلك المعالی پنجمین حکمران زیاری (۴۰۳-۴۲۰ ه.ق.) است
 و آل زیار در حوالی طبرستان و جرجان حکومت داشتند.

انسی پیدا کرده است، چنانکه گوید:

من بسی دیوان شعر تازیان دارم ز بر

و اتفاقی نیست که نام شماره ای از شعرای گذشته و معاصر ایران و
 عرب را در دیوان خود آورده و از مضامین آنها نقل کرده است مانند
 ذکر اطلال و دمن و یاد از دیار مندرس و حدیث قافله و جدایی از محبوب
 و مسافرت با شتر و وصف بیابان و صحبت از خار مغیلان و تصویر ستاره ها
 از سهیل و سماک.

شاعر گذشته از شعر و مضامین عرب در لغت عرب هم تبصر داشته
 است، و نه تنها مانند بعضی از معاصران خود مضامین و اسلوب عرب را
 اقتباس کرده بلکه عین لغتهای غریب و ترکیبهای ناروای عربی را بکار
 برده است.

با این همه مبادا گمان رود که تمام شعر منوچهری با اینگونه
 تضمینها یا با لغتهای درشت معقد است. اولاً شاعر با تسلطی که در زبان
 و قدرتی که در کلمات و عبارات داشته همین تعبیّرات ثقیل بیگانه منش
 را هم رام کرده و در جزو سخن فارسی آورده است، دوم آنکه غالب
 اشعار وی به فارسی روان سروده شده است. پیداست که عده ای از این
قصاید مربوط به مدح است که از تغزلی ملیح رشته مطلب به ممدوح
 می رسد. توان گفت عمده سخن پردازی شاعر در همین قسمت **تغزل** است
 که در آن گاهی زیبایی طبیعت و گاهی جمال معشوق و گاهی حالات
 درونی خود را تصویر نموده و در مواردی موضوعهای گوناگون مانند
 وصف شمع یا اسب یا کاروان یا نظایر آن را برگزیده است، **وصفهای**
 منوچهری هم تشبیهات دلنشین طبیعی دارد و هم تشبیهات تخیل آمیز

ماهرانه که اولی دل را می فریبد و دومی اندیشه را ، واغلب این دو هنر با همند .

در بعضی وصفهای منوچهری جنبه طبیعت غلبه می کند و نقشهای بدیع لطیفی بوجود می آید که نمونه درخشانی از روح نگارگرگوینده آن است. هر صاحب دلی که قصیده «شبی گیسو فروهشته به دامن» را بخواند و منظره های بدیع را که در آن نمایانده شده بنگرد و قدرت سخن را - که پرده های رنگینی را از تاریکی شب و تابش ستاره ها و آمدن ابر و باران و شروع باد و طوفان و طلوع آفتاب تا بان پشت سر هم در برابر دیده مجسم می دارد - دریابد بی اختیار به گوینده آن منوچهری دامغانی آفرین خواهد گفت . اینک چند بیتی از آن قصیده :

شبی گیسو فروهشته به دامن پلاسین معجر و قیرینه گرز
بکردار زن زنگی که هر شب بزاید کودکی بلغاری آن زن
شبی چون چاه بیژن تنگ و تاریک چو بیژن در میان چاه او من

☆☆☆

تصویر ستاره ها :

ثریا چون منیره بر سر چاه دو چشم من براو چون چشم بیژن
همی برگشت گرد قطب جدی چو گرد بازن مرغ مسمن
بنات النعش گرد او همی گشت چو اندر دست مردچپ فلاخن
دم عقرب بتایید از سر کوه چنان دو چشم شاهین از نشیمن
یکی پلگه است این منبر مجره زده گردش نقط از آب روین

☆☆☆

اسب شاعر :

کشنده نی و سرکش نی و توسن مرا در زیر ران اندر کمیتی
چو دو مار سیه بر شاخ چندن عنان بر گردن سرخش فکنده
سمش چون ز آهن و فولاد هاون دمش چون تافته بند بریشم
چو انگشتان مرد ارغنون زن همی راندم فرس را من بتقریب

☆☆☆

طلوع آفتاب :

چو خون آلوده دزدی سرزمکن سر از البرز برزد قرص خورشید
که هر ساعت فزون گرددش روغن بکردار چراغ نیم مرده

☆☆☆

شروع طوفان و باران :

هوبش خاره در و باره افکن برآمد بادی از اقصای بابل
فرود آرد همی احجار صد من تو گفتی کز ستیغ کوه سیلی
که گیتی کرد همچون خژاد کن ز روی بادیه برخاست گردی
بخار آب خیزد ماه بهمین چنان کز روی دریا بامدادان
یکی میغ از ستیغ کوه قارن برآمد زاغ رنگ و ماغ پیکر
که عمدا برزنی آتش به خرمن چنان چون صد هزاران خرمن تر
که کردی گیتی تاریک روشن بجستی هر زمان زان میغ برقی
به شب بیرون کشد رخشنده آهن چنان آهنگری کز کوره تنگ
که موی مردمان کردی چوسوزن خروشی برکشیدی تند تندر
به گوش اندر دمیدی یک دمیدن تو گفتی نای روین هر زمانی
که کوه اندر فتادی زو به گردن بلرزیدی زمین لرزیدنی سخت
چنان چون برگ گل بارد به گلشن فرو بارید بارانی ز گردون

و یا اندر تموزی مه بیارد جراد منتشر بر نام و برزن
 ز صحرا سیلها برخاست هر سو دراز آهنگ و پیچان و زمین کن
 با این حال همه وصفهای منوچهری نقش و تقلید طبیعت نیست و
 چنانکه در بالا هم گفته شد تشبیهاتی که بیشتر از ذوق ، خیال و اندیشه در
 آن کار کرده در توصیفات شاعر آمده است .

هر چند گاهی آثار اندوه از گفته‌های او مانند آنچه در قصیده شمع
 آمده پیداست ولی اکثر اشعار وی بحقیقت نشاط انگیز و مسرت خیز
 است و کمتر شاعری در زبان فارسی داریم که اینگونه شعرهای رقصان و
 سخنان هیجان انگیز سروده باشد ، غالب اشعار استاد از این قبیل است:
 روزی بس خرم است ، می‌گیر از بامداد

هیچ بهانه نماند ، ایزد کام تو داد
 خواسته داری و ساز ، بی‌غمیت هست باز
 ایمنی و عزّ و ناز ، فرخی و دین و داد
 نیز چه خواهی دگر ، خوش بخور و خوش بزی
 انده فردا مبر ، گیتی خواب است و باد
 می‌خور کت باد نوش ، بر سمن و بیلگوش

روز آرش و رام و جوش ، روز خور و ماده و باد
 برجه تا برجهیم ، جام به کف بر نهیم
 تن به می اندر دهیم ، کار تو صعب او فتاد
 بارد درّ خوشاب ، از آستین سحاب
 وز دم حوت آفتاب ، روی به بالا نهاد

۱- رش و رام و جز آن نامه‌های رورهای از ماههای پارسیان است .

مرغ دل انگیز گشت ، باد سمن بیز گشت
 بلبل شبخیز گشت ، کبک گلو برگشاد
 مخصوصاً در اشعار مسّط که خود در آن سبک مبتکر بود این
 روح الفت و ابتهاج نمایان است .

چنانکه اشارت رفت منوچهری در بیان و تعبیر حالات مسرت یا
 ملال آدمی هم شعر پرداز توانایی است . در راز و نیاز با شمع حال کسی
 را که برای دیگران از تن و جان بگذرد و خود بهره‌ای جز بدی و
 ناسپاسی نبرد بدین سبک بدیع بیان می‌سازد :

تو مرا مانی بعینه من تو را مانم درست

دشمن خویشیم هر دو دوستدار انجمن
 خویشتن سوزیم هر دو بر مراد دوستان

دوستان در راحتند از ما و ما اندر حزن
 هردو گریانیم و هردو زرد و هردو درگداز

هر دو سوزانیم و هردو فرد و هردو ممتحن
 آنچه من بر دل نهادم بر سرت بینم همی

و آنچه تو بر سر نهادی در دلم دارد وطن
 اشک تو چون در که بگدازی و بر ریزی به‌ز

اشک من چون ریخته بر زر همی برگ سمن
 رازدار من تویی همواره یار من تویی

غمگسار من تویی من آن تو تو آن من
 پیش از این گفتیم که منوچهری مبتکر مسّط بود ، از مسّطات

معروف او وصف خزان است که با این ابیات آغاز می‌شود :

خیزید و خز آرید که هنگام خزان است
 باد خنک از جانب خوارزم وزان است
 آن برگ رزان بین که بر آن شاخ رزان است
 گویی به مثل پیرهن رنگرزان است
 دهقان بتعجب سر انگشت گزان است
 کاندر چمن و باغ، نه گل ماند و نه گلنار
 طاووس بهساری را دنبال بکنند
 پرش ببریدند و به کنجی بکنند
 خسته به میان باغ بزاریش پسندند
 با او نشینند و نگویند و نخندند
 وین پر نگارینش بدو باز نبندند
 تا آذر مه بگذرد و آید آزار ...

منوچهری به فحوای شعر خودش گذشته از هنرهای زیبا، در علوم
 هم دستی داشته و حکمت و پزشکی و نحو و نجوم می دانسته است. دیوان
 اشعارش اکنون در حدود سه هزار بیت است، وفات او را در حدود ۴۳۲
 ه. ق. نوشته اند.

فردوسی

ابوالقاسم فردوسی از لحاظ زنده کردن تاریخ و داستان ملی و از
 جهت نفس تازه دمیدن به زبان فارسی بی شبهه بزرگترین شاعر ایران
 است و کسی دیگر از گویندگان ما در این هنر به پایه او نمی رسد.
 دریغا شخص بدین بزرگی و مقام، شرح حال و تاریخ زندگیش
 ناقص و مجهول است و آنچه بر ما معلوم است اندکی است از بسیار.

تخلص یا لقب شاعرانه او فردوسی و کنیه او ابوالقاسم بوده،
 ولی در نام او و نام پدرش روایات گوناگون است. زادگاه او قریه باژ
 از ناحیه طابران در بلوک طوس و اقامتش در طابران بوده است.
 در نتیجه مقایسه اقوال و روایات مختلف، می توان گفت فردوسی
 در حدود سال ۳۳۰ ه. ق. در طوس تولد یافته و در حدود سال ۳۶۵
 ه. ق. یعنی در ۳۵ سالگی آغاز به نظم شاهنامه کرده و بعد از ۳۵ سال
 یعنی در ۷۰ یا ۷۱ سالگی در تاریخ ۴۰۰ هجری آن را پایان آورده است.
 به حکم بعضی اشعار شاهنامه و اخبار دیگران فردوسی در قسمت
 نخستین عمر از دهقانان طوس بوده و زندگانی آسان و فارغی داشته است،
 چنانکه در ضمن شکایت از پیری و نداری اشاره به نشاط و نازپروردگی
 و برتری روزگار جوانی می کند. وی دهقانی بوده و زمین زراعتی داشته
 است، معیشتش براحتی می گذشته و خود در طابران طوس در باغی اقامت
 می کرده و در آن باغ یار و ندیم داشته و فراغت و صفایی نصیبش بوده
 و در آن حال شعر می سروده است؛ و این معنی از ابیاتی مانند آن که
 در داستان بیژن و منیژه آورده و از باغ و جویبار مسکن خود سخن
 گفته است پیداست.

ولی افسوس این شادکامی شاعر بزرگ بقایب نداشت و در قسمت
 دوم عمر، نداری و پیری دست بدست به شاعر بزرگ ایران روی آورد
 و آسایش و رفاه را از او باز گرفت. این وضع غم انگیز از ابیاتی از قبیل
 آن که در زیر نقل می گردد پیداست:

الا ای برآورده چرخ بلند چه داری به پیری مرا مستمند
 چو بودم جوان برترم داشتی به پیری مرا خوار بگذاشتی

مرا کاش هرگز نپروردیا چو پرورده بودی نیازدیا
 به جای عنانم عصا داد سال پراکنده شد مال و برگشت حال
 دو گوش و دو پای من آهو گرفت تهیدستی و سال نیرو گرفت
 از این اشعار و امثال آن پیداست که پیری شاعر زود شروع گردید،
 و او در نضت سالگی شکسته شده و ضعف و سستی پیدا نموده و گوش او
 از شنیدن و پایش از رفتن بازمانده است .

از تأثرات شاعر بزرگ اینک در اواخر عمر به حکم تنگدستی
 مجبور شد شاهنامه را به امید صله و بخشش به نام **سلطان محمود** نماید
 ولی بدخواهان از وی در حضرت سلطان بدگویی نمودند و پادشاه را
 نسبت به زنده کننده نام ایران بدبین و ظنن کردند و نامه ای بدان ارزش
 و اهمیت مورد توجه سلطان واقع نگردید چنانکه فرماید :

چنین شهر یاری و بخشنده ای به گیتی ز شاهان درخشنده ای
 نکرد اندرین داستانها نگاه ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
 حسد برد بدگوی در کار من تبه شد بر شاه بازار من
 در نتیجه این یأس و سرشکستگی بود که شاعر برگشت و ایاتی
 در هجو سلطان ساخت و در آن از دون همتی و دهن بینی وی تباری او یاد
 کرد و از بخت خود که محتاج کوتاه نظران گشته بود شکایت نمود. سلطان
 با آن جاه و شکوه درگذشت و آن هجا به جا بماند . برحسب روایت
 عروضی در چهار مقاله ، فردوسی از دست ساعیان و بدگویان و از بی-
 توجهی سلطان آزردگیست و صله سلطان را که موافق مقام او نبود رد کرد
 و برای مصون ماندن از غضب او از غزنه به **هرات** عزیمت کرد و از آنجا
 به پیش پادشاه طبرستان **شهریار بن شروین** که ایرانی پاک نژاد بود برفت

و هجو به ای راکه صد بیت بود در آنجا ساخت ولی شهریار آن هجو به را
 از وی باز خرید و مانع از انتشار آن شد . عروضی این شش بیت را از آن
 هجو به که به دست او آمده است آورده :

مرا غمز کردند کان پر سخن به مهر نبی و علی شد کهن
 اگر مهرشان من حکایت کنم چو محمود را صد حمایت کنم
 پرستار زاده نیاید بسکار و گر چند باشد پدر شهریار
 از این در سخن چندر انم همی چو دریا کرانه ندانم همی
 به نیکی نبد شاه را دستگاه و گر نه مرا بر نشاندی به گاه
 چو اندر تبارش بزرگی نبود نیارست نام بزرگان شنود

از سوانح مهم و دردناک زندگانی فردوسی مرگ فرزند اوست که
 در عین سن رشد و جوانی یعنی سی و هفت سالگی پدر پیر شصت و پنج ساله
 را داغ فراق بردل نهاد ، چنانکه در مرثیه سوزناک خود می گوید :

مگر بهره گیرم من از پند خویش بر اندیشم از مرگ فرزند خویش
 جوان را چو شد سال برسی و هفت نه بر آرزو یافت گیتی و رفت

شاهنامه فردوسی - پیش از فردوسی شاهنامه سرایانی وجود
 داشتند . آخرین شاهنامه گوی پیش از فردوسی ، **دقیقی طوسی** بود که
 شاهنامه را به نظم آغاز کرد و چنانکه در شرح حال او گفته شد عمرش
 به اتمام آن وفا ننمود و کارش ناقص ماند و فقط هزار بیت از شاهنامه او
 در باره شرح ظهور **زرتشت** و **جنگ گشتاسپ و ارجاسپ** موجود است و
 فردوسی آنرا در شاهنامه آورده و بدین طریق آن هزار بیت از تطاول
 زمان مصون مانده ، چنانکه گذشت . اینک اشعار زیر را که اشاره به
 دقیقی و کار اوست از شاهنامه نقل می کنیم :

جوانی بیامد گشاده زبان
 به نظم آرم این نامدرا گفت من
 جوانیش را خوی بدیار بود
 بر او تاختن کرد ناگاه مرگ
 بدان خوی بدجان شیرین بداد
 یکایک ازو بخت برگشته شد
 زگشتاسپ وار جاسپ بیتی هزار
 برفت او و این نامه ناگفته ماند
 خدایا ببخشا گناه ورا

بطوری که گفته شد استاد در حدود سال ۳۶۵ ه. ق. در سن سی و پنج سالگی دل به نظم شاهنامه می‌نهد و به پرسش و پژوهش می‌پردازد چنانکه گوید:

پرسیدم از هر کسی بیشمار
 در این بین یکی از دوستان و همشهریان شاعر وی را به این عمل تشویق می‌کند و کتابی بدو می‌دهد تا از روی آن نامه خسروان را بازگوید:

به شهرم یکی مهربان دوست بود
 مرا گفت خوب آمد این رای تو
 نوشته من این نامه پهلوی
 گشاده زبان و جوانیت هست
 شو این نامه خسروان بازگوی
 مردان و ادب‌پروان دیگر نیز در این اقدام بزرگ که می‌رفت

تو گفتمی که بامن به یک پوست بود
 به نیکی خرامد مگر پای تو
 به پیش تو آرم مگر نغوی
 سخن گفتن پهلوانیت هست
 بدین جوی نزد مهان آبروی

ملتی را به شعر و قلم زنده بدارد بر او یاری کردند که از برخی از آنان نام برده است.

باید گفت که علاوه بر میل و فرمان شاهان سامانی و بزرگان کشور، میل و آرزوی خود شاعر در این کار مؤثر بوده است، حتی در اوایل تمولی هم داشته و چشم احتیاج به سوی کسی نمی‌دوخته و به سرمایه خود بر این کار خاسته بود، چنانکه در سخن از مرگ دقیقی گوید:

ممکن است من هم مانند دقیقی زود بمیرم پس تا عمر باقی است و دارایی من از دست نرفته بهتر است هر چه زودتر به نظم کتاب پردازم:

مگر خود درنگم نباشد بسی
 بیاید سپردن به دیگر کسی
 دو دیگر که گنجم وفادار نیست
 همان رنج را کس خریدار نیست

محتویات شاهنامه - در معانی و محتویات شاهنامه سخن گفتن بس دشوار است و پژوهشها و بررسیها می‌خواهد و در این مورد خلاصه گفته خواهد شد:

شماره اشعار شاهنامه در حدود شصت هزار بیت است و این اشعار در نسخه‌های گوناگون شاهنامه به واسطه گذشتن زمان و کاستن یا افزودن مردمان کم و بیش شده است.

شاهنامه در بادی نظر داستان رزمی ایران است و از این جهت ممکن است تصور شود که در سرتاسر این کلمات سخن از جنگ و دلاوری قهرمانان است، ولی حقیقت آنکه بسا معانی باریک و مطالب عالی فلسفی و اجتماعی و اخلاقی در ضمن داستانها گفته شده و بدین روش شاعر آنها را از خشکی نقل صرف وقایع بدر آورده است.

سخنانی که سخنگوی بزرگ ما در آغاز شاهنامه در نعت خدای

تعالی و پیامبر و یاران او و وصف خرد و دانش سروده است، هم از حیث لفظ و هم از جهت معنی بس نغز و لطیف است و بجاست که محض میمنت چند بیتی از آن را بیاوریم :

به نام خداوند جان و خرد
خداوند نام و خداوند جای
خداوند کیوان و گردان سپهر
ز نام و نشان و گمان بر تراست
نیابد بدو نیز اندیشه راه
سخن هر چه زین گوهران بگذرد
ستودن نداند کس او را چو هست
کزین برتر اندیشه برنگذرد
خداوند روزی ده رهنمای
فروزنده ماه و ناهید و مهر
نگارنده بر شده گوهر است
که او برتر از نام و از جایگاه
نیابد بدو راه جان و خرد
میان بندگی را بیایدت بست

از شاهکارهای فردوسی ملاحظاتی نغزی است که در ضمن پایان شرح وقایع جنگهای بزرگ اظهار می‌دارد. از این سخنان پیداست که در وصف کارزارهای خونین و کشته شدن جوانان و درگذشتن پهلوانان و ویران گشتن دودمانها و زبردست شدن سروران و دیگر تبدلات جهان خود شاعر بسا غمگین و متحیر و آشفته می‌گردد و در مقابل راز آفرینش مبهوت و غرق اندیشه و سکوت می‌شود و فکرش میان شک و یقین و جبر و اختیار غوطه می‌زند و اینگونه تأثرات خاطر را با بیان زیبای حکیمانانه می‌گوید و می‌گذرد.

اینک خلاصه‌ای از سخنان حکیمانانه بزرگمهر را که در هفت بزم پادشاه نامی ایران اظهار داشته بر وجه مثال می‌آوریم. در ضمن این بیانات شیوا چند مطلب سودمند اساسی که برای تمام جهان متمدین دستور زندگانی تواند بود آمده است: نخست آنکه سخن را کوتاه و

سودمند باید گفت. دوم آنکه هنر باید جست و تنهایی اندوختن مال نباید بود. سوم آنکه بهترین کار در این جهان مردمی است. چهارم آنکه روشنایی جهان از راستی و درستی است، پنجم آنکه هر کسی به حکم نهاد خود خوبی دیگر دارد و مرد خردمند باید با هر خوبی بسازد. ششم آنکه مرد نباید پی نیافتنی و نشدنی برود. هفتم آنکه مرد باید در تن و روان نیرومند باشد زیرا دروغ و بدی از ناتوانی زاید. هشتم آنکه باید دانش طلب کرد و هنر آموخت. نهم آنکه در زندگی نه ممسک باید بود و نه مسرف. دهم آنکه باید خداپرست بود. نخبه‌ای از اشعاری که این مطالب بلند و سخنان سودمند را می‌رساند بوجه ذیل است:

نخستین چو از بند بگشاد لب
دگر گفت روشن روان آن کسی
کسی را که مغزش بود با شتاب
هنر جوی و تیمار بیشی مخور
به گیتی به از مردمی کار نیست
همه روشنی مردم از راستی است
دل هر کسی بنده آرزوست
به خوهر کسی در جهان دیگر است
به نیافت رنجه مکن خویشتن
ز نیرو بود مرد را راستی
ز دانش چو جان ترا مایه نیست
چو داری به دست اندرون خواسته
هزینه چنان کن که بایدت کرد
به یزدان ستودن هنر داد لب
که کوتاه گوید به معنی بسی
فراوان سخن باشد و دیرباب
که گیتی سپنج است وما برگذر
بدین با تو دانش به پیکار نیست
ز تاری و کثری بیاید گریست
وزو هر کسی بادگر گونه خوست
تو را باوی آمیزش اندر خوراست
که تیمار جان باشد و رنج تن
ز سستی کثری آید و کاستی
به از خاموشی هیچ پیرایه نیست
زر و سیم و اسبان آراسته
نباید فشاند و نباید فشرد

هر آن کس که او کرده کردگار بداند گذشت از بد روزگار
پرستیدن داور افزون کند ز دل کلوش دیو بیرون کند
اهمیت و فواید شاهنامه - از آنچه بر وجه اختصار گفته شد

خواننده صاحب نظر پی به اهمیت و فواید شاهنامه تواند برد. این دیوان
ارجمند دلپسند ، سند ملکیت ماست زیرا در زمانی که زبان و ادبیات ما
در مقابل نفوذ و ادبیات تازی عقب می رفت و تاریخ و داستان ملی ما در
ظرف چند قرن متروک شده ، روبه فراموشی می گذاشت ، شاهنامه هردو
را از نو جان دمید و زندگی جاویدان بخشید . با اهمیتی که استاد در
استعمال واژه های فارسی داشت بسیاری از لغات زیبای زبان ما را به
زبان شعر روان خود دوباره رایج ساخت ، و سخن نغز فارسی اوسرمشوق
سخنوران دیگر گشت .

۱۳۵۳/۱۲/۱

اهمیت و فواید شاهنامه نشر دوره غزنوی و نویسندگان این دوره

دانشمندان دوره غزنوی بیشتر تألیفات خود را به عربی نوشته اند
و تعداد کتابهایی که به فارسی تألیف شده اندک است . مهمترین این
کتابها به قرار زیر است :

۱- **التفهیم لأوائل صناعة التنجیم** ، این کتاب تألیف **ابوریحان**
بیرونی متوفی در ۴۴۰ هـ . ق. ، و بهترین کتابی است که به فارسی در
حساب و هندسه و نجوم تألیف شده است . شرح حال بیرونی و آثار او
در مبحث بعدی خواهد آمد .

۲- **دانشنامه علایی** ، کتابی است در منطق و الهیات و طبیعیات
که به فارسی تألیف یافته است . مؤلف آن **ابوعلی سیناست** . شرح حال

وی بعد از این می آید .

۳- **تاریخ بیهقی** ، این تألیف مهم نه تنها از حیث احتوای وقایع
سلطنت سلسله غزنوی که نویسنده آن **ابوالفضل بیهقی** اغلب آنها را
به رأی العین دیده اهمیتی بسزا دارد بلکه مؤلف خود از نثر نویسان
ماهر عصر بود و مدت نوزده سال در دیوان رسایل دربار غزنوی خدمت
منشیگری داشت و از این جهت کتابش را به فارسی ادبی و فصیح و متین
نوشته است و در ضمن بیان وقایع ، امثال و اشعار مناسب آورده و از
فضلا و ادبا نام برده است ، تا آنجا که این کتاب در ردیف شاهکارها
و بهترین نمونه های نثر فارسی قرار گرفته . این تألیف در اصل گویا
سی جلد بوده و اکنون جز چند جلد ناقص آن ، که امروز به نام تاریخ
بیهقی معروف است چیزی در دست نیست . این مجلد که باقی است شرح
وقایع سلطنت سلطان مسعود ، و از این لحاظ نام آن «تاریخ مسعودی»
است . تألیف کتاب در زمان حکومت فرخزاد پسر سلطان محمود یعنی
سال ۴۵۱ هـ . ق. شروع شده و گویا اتمام آن چند سال طول کشیده است .
از مطالب کتاب بخوبی پیداست که **ابوالفضل بیهقی** مردی درستکار و
حق پرست بود و در نقل وقایع نهایت نصفت و دقت را داشته و از حقیقت
انحراف نجسته و سخنی به گراف نگفته است . تولد بیهقی در ۳۸۵ هـ . ق.
و وفاتش در ۴۷۰ هـ . ق. بوده است .

۴- **زین الاخبار یا تاریخ سردبزی** ، تاریخ مختصر ایران از ظهور
اسلام تا وقایع سال ۴۳۲ هـ . ق. است و مؤلف آن **ابوسعید عبدالحی بن**
ضحاک است . این کتاب جزء آثار منشور دوره سلجوقی محسوب می شود .

دانشمندان عربی نويس دوره غزنوی

در جهان دانش و فرهنگ ایران گذشته از شاعران و گویندگان، دانشمندان و ادیبان دیگر هم وجود داشته‌اند که هر يك در رشته‌ای از علم و ادب استاد بوده‌اند، اینك نخبه‌ای از آنان بر وجه اختصار نام برده می‌شود :

قابوس وشمگیر

شمس‌المعالی قابوس پسر وشمگیر حکمران دانشمند زیاری، گذشته از آنکه به عربی و فارسی اشعار سروده، در نامه‌نویسی و انشا نیز شیوه بدیع داشته‌است. رسایل او را که به عربی است یکی از ادبای طبرستان موسوم به عبدالرحمن یزدادی جمع کرده و آن را **کمال‌البلاغه** نامیده است. قابوس به سال ۴۵۳ ه. ق. مقتول گردید.

ابوعلی سینا

شیخ‌الرئیس **ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا** نه تنها از دانشمندان نامی ایران بلکه از علمای جهان محسوب است. پدرش از اهل **بلخ** بود و در زمان نوح بن منصور سامانی به بخارا مهاجرت نمود.

ابن سینا در حدود ۳۷۵ ه. ق. در قریه **خرمیشان** در حوالی **بخارا** تولد یافت. از عنفوان جوانی به کسب فضایل پرداخت و در مقدمات علوم و قرآن و ادب مهارت بهم رسانید و خوشه دانش چید. بعد به تحصیل فقه و منطق و نجوم و ریاضی و طب پرداخت و در اندک مدتی پیشرفتهای او اسباب حیرت پدر و استادان گردید. بعد از مطالعه کتب فارابی توجه خاصی نسبت به **ماوراءالطبیعه** و **حکمت‌الهی**

پیدا کرد و در آن علم غور و تعمق نمود، از طرفی به تحقیق غوامض **فلسفه** و از طرفی به نقد اصول **طب** و کشف و معالجه امراض **همت** گماشت و در این دو علم شهرتی بسزا رسانید و در معالجه **سلاطین** و امرا مانند **نوح بن منصور سامانی** و **مجدالدوله** و **شمس‌الدوله دیلمی کامیاب** گشت.

تالیفات شیخ از صد فزون است و معروفترین آنها کتاب **شفاء** در حکمت شامل منطق و طبیعیات و الهیات و ریاضیات، و کتاب **قانون** در طب است.

شیخ در زبان فارسی نیز تألیف کرده است از جمله کتاب فلسفی او موسوم به **دانشنامه‌العالی** که آن را به نام **علاءالدوله** پسر کاکویه کرده معروف است و در این کتاب استاد وقوف خود را به زبان مادری خود کاملاً نشان داده حتی اصطلاحات علمی به فارسی سره بکار برده. نیز شیخ به پارسی شعر سروده و یکی از رباعیها که بدو اسناد شده این است :
کفر چو منی گزاف و آسان نبود محکم‌تر از ایمان من ایمان نبود
در دهر چو من یکی و آن هم کافر پس در همه دهر يك مسلمان نبود
وفات شیخ به سال ۴۲۸ ه. ق. در **همدان** واقع شد.

ابوریحان بیرونی

ابوریحان محمد بن احمد بیرونی از فضلا و بزرگان ایران و از دانشمندان جهان بشمار است. وی به سال ۳۶۲ ه. ق. در **بیرون** یعنی حوالی خوارزم تولد یافت. قسمت اول عمرش در خوارزم گذشت و طرف توجه مأمون خوارزمشاه بود. سپس به خدمت شمس‌المعالی **قابوس** و **وشمگیر** زیاری حکمران گرگان رسید و از آن پادشاه حمایت دید.

بعد به دربار سلطان محمود پیوست و در خدمت آن پادشاه تقرب پیدا کرد و در مسافرت‌های هند با او به‌هند رفت و از احوال آن سامان اطلاع حاصل کرد و زبان هندی یاد گرفت .

یکی از تألیفات مفید او کتاب « **التأثیر الباقیه عن القرون الخالیه** » نام دارد که در تقویم و سنوات و اعیاد ملل خاور نزدیک مانند ایرانیان (سغدیان ، خوارزمیان ، پارسیان) و یونانیان و یهودیان و عیسویان و مسلمانان است و آن را در حدود سال ۳۹۰ هـ . ق . به نام قابوس نوشت و نیز کتاب « **تحقیق ما للهند** » است که بعد از مسافرت هند در اخبار و اخلاق و عادات هندیان تألیف کرد .

بیرونی در هیئت و هندسه و نجوم دو تألیف مشهور دارد ، یکی موسوم به « **التفهیم لأوائل صناعة التنجیم** » که آن را در حدود ۴۲۰ هـ . ق . در غزنه به نام ریحانه دختر حسین خوارزمی تألیف کرد و هم یک دوره از آن را به فارسی نوشت و دیگری **قانون مسعودی** است که آن را در میان سالهای ۴۲۱-۴۲۷ هـ . ق . به نام سلطان مسعود غزنوی مرتب ساخت . وفات بیرونی را در حدود ۴۴۰ هـ . ق . نوشته‌اند .

بدیع الزمان همدانی

ابوالفضل احمد بن حسن بدیع الزمان همدانی متوفی به سال ۳۹۸ هـ . ق . از ادبا و نویسندگان بود و با فضلی عصر خود مانند ابوبکر خوارزمی و ابوعلی مسکویه معارضه و مراسله داشت . کتاب **مقامات** او که به نثر مسجع و عربی است معروف می باشد .

ابن مسکویه

ابوعلی مسکویه متوفی به سال ۴۲۱ هـ . ق . از مورخان معروف این عصر بود . از تألیفات او کتاب **تجارب الامم** در تاریخ و **تهذیب الاخلاق** و **تطهیر الاعراق** در اخلاق است .

ثعالبی

ابومنصور عبدالملک بن ثعالبی نیشابوری از ادبا و فضلی معروف بود . کتاب معروف او **یتیمه الدهر** است که در آن شرح حال و نمونه اشعار شاعران ایرانی تازی گوی و شعرای عرب را آورده است . وفات او به سال ۴۲۹ هـ . ق . اتفاق افتاد .

توزیع علوم و ادبیات در نقاط دیگر ایران

بطوری که در فوق اشارت رفت ، گذشته از دربار غزنه ، بخارا و فرغانه و نقاط دیگر نیز در سایه سامانیان و خوارزمشاهیان و دیگران کانون علوم و ادبیات و مجمع شعرا و فضلا بوده است و دانشمندی مانند : **ابوریحان بیرونی** و **شیخ ابوعلی سینا** و **ابوالخیر خمار** از حکما و اطباء نامی آن زمان و **ابوسهل مسیحی** و **ابونصر عراق** و امثال آنان در آن دیار می زیسته‌اند . سلاطین هر دو سلسله علم دوست و ادب پرور بودند و شعرا و حکما و نویسندگان را حمایت می کردند . سامانیان اول کسانی بودند که به ترجمه و تألیف کتب فارسی و نظم شاهنامه امر کردند و **نوح بن منصور** کتابخانه‌ای بزرگ داشت ، و همین کتابخانه مورد استفاده ابوعلی سینا واقع شد .